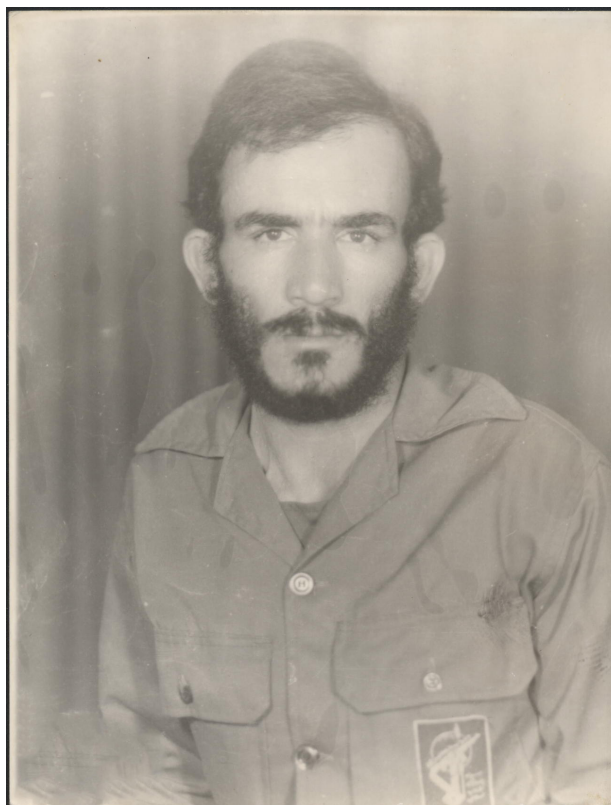


## شهيد خليل شعباني



سازمان جامع سوادالان و دوزخ شمس استان بوشهر

|             |               |
|-------------|---------------|
| نام پدر     | ابراهیم       |
| تاریخ تولد  | ۱۳۳۰/۰۵/۲۰    |
| محل تولد    | بوشهر - کنگان |
| تاریخ شهادت | ۱۳۶۰/۰۷/۰۵    |
| محل شهادت   | آبادان        |
| مسئولیت     | تک تیرانداز   |
| نوع عضویت   | پاسدار        |
| شغل         | پاسدار        |
| تحصیلات     | سوم راهنمایی  |
| مدفن        | کنگان         |

## زندگینامه

در سال ۱۳۳۰ و یک خانواده مذهبی در شهرکنگان پا به عرصه ی گیتی گذاشت . در شش ماهگی از داشتن مادر محروم گردید و در سن ۵ سالگی جهت فراگیری قرآن به مکتب خانه رفت . در سن ۸ سالگی برای یادگیری علم پای به دبستان اختر ( سابق ) گذاشت و تحصیلات ابتدایی را با موفقیت پشت سر گذراند . پس از کسب مدرک ششم به علت فقر مالی ترک تحصیل نمود . جهت امرار معاش به کمک پدر به کار عکاسی پرداخت . شهید شعبانی بسیار خوش اخلاق و برخورد بود . تا جایی که می توانست پشتیبان خانواده بود . ایشان به ورزش بخصوص فوتبال علاقه فراوان داشت . در سن بیست سالگی به سربازی اعزام گردید ولی در معاینه بدنی از خدمت زیر پرچم معاف شد . سپس به مدت شش سال در کشور شیخ نشین قطر مشغول کار شد . پس از بازگشت به ایران ازدواج نمود و حاصل ازدواج ایشان دو پسر و یک دختر می باشد . پس از دو ماه اقامت در ایران و ازدواج ، دوباره به قطر رفت و در آنجا به مدت یک سال در سمت شرطی ( پلیس ) مشغول کار شد . سپس به ایران بازگشت و به عضویت سپاه پاسداران جهت حراست از آرمانهای مقدس جمهوری اسلامی در آمد . شهید در جبهه بسیار با همرزمان صمیمی بود . در همه مراسمات جبهه از قبیل دعای کمیل ، توسل شرکت می نمود و شب زنده دار بود . شهید شعبانی در موخه ۵/۷/۶۰ در جبهه آبادان ، در عملیات ثامن الائمه که با هدف شکستن حصر آبادان ، آزادسازی جاده های آبادان ، اهواز و آبادان ، ماهشهر و منطقه اشغالی در شرق کارون در منطقه شمال آبادان با رمزی نصر من الله و فتح قریب آغاز گشته بود و باعث آزاد سازی ۱۳۰ کیلومتر مربع از خاک مقدس وطن اسلامی و تلفاتی برابر با ۱۵۰۰ کشته و مجروح ، ۱۸۰۰ اسیر و انهدام ۹۰ تانک و نفربر و بغنیمت گرفتن ۳۶ توپ ، ۷۴ تانک و نفربر برای عراقی های بعثی بود ، به درجه رفیع شهادت نایل گردید . روحش شاد و یادش گرامی باد .

## وصیت نامه

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین»

اکنون به امر خداوند بزرگ و رهبری روح خدا خمینی بت شکن عازم جبهه و جنگ برای ادای وظیفه شرعی خود می باشم. بنده بدون هیچ گونه ناراحتی عازم جبهه هستم و تمام اهل و اقارب و خانواده ام از من راضی هستند. این چند کلمه را می نویسم و اگر کسی از بنده ادعایی دارد طبق این وصیت نامه عمل کند. اموال خانه ام برای بچه هایم می باشد. حقوق ماهیانه ام هم به آنها بدهند. عیال و خواهران و اقوامم از من ناراحت نباشند. من برای حفظ ناموس آنها به جبهه می روم. همسر عزیزم در تربیت بچه هایم کوشا باش و آنها را حسین وار و حسین گونه تربیت کن که قدم در راه اسلام بگذارند و خواندن و نوشتن را یادگیرند و راه مرا ادامه دهند.

## خاطرات

خاطره های از دوستان و خویشاوندان شهید :

من و شهید در گارد ساحلی قطر پلیس بودیم به ما گفتند که می توانیم به مرخصی برویم . من و ایشان با هم به وطن برگشتیم . بعد از اتمام مرخصی می خواستیم به سر کار خود برگردیم . شهید به بوشهر رفتند تا بلیط هواپیما بگیرند . اما موفق نشدند . به شیراز رفتند ولی باز هم موفق نشدند . مجبور شدیم که با لنج برویم . از بوشهر سوار لنج شدیم و حرکت کردیم ولی به نیمه های راه که رسیدیم لنج آتش گرفت و سوخت . خوشبختانه به ما آسیبی نرسید . با لنج دیگری دوباره به کنگان برگشتیم و در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ثبت نام کردیم و به عضویت سپاه پاسداران در آمدیم . انکار خدا می خواست که ما همین جا بمانیم و به وطن خود خدمت کنیم . حسن سالمی □ دوست شهید

شهید به روایت همسر

ما در تاریخ ۲۲/۳/۵۶ ازدواج نمودیم . مراسم ازدواج ما بسیار ساده بود .

وی فردی بسیار خوش اخلاق و آرام بود . اعقاد داشت که همیشه باید خنده بر لب هایمان باشد تا دلمان غمگین نباشد . به زندگی با دیدی زیبا می نگریست . به علت مسافرت های طولانی ، مدت زیادی در خانه حضور نداشت . اما زمانی هم که در منزل حضور داشت نهایت همکاری را با من انجام می داد . ما پسر و یک دختر داریم . هنگام تولد فرزند سوم شهید خیلی بی قرار بود با اینکه فرزند سوم بود ولی شهید شور دیگری داشت . یک روز در مسافرت بودم که ناگهان دچار یک دلشوره شدم . دلم گواهی یک واقعه می داد . فردا صبح زود به خانه برگشتم ، به حیاط که رسیدم ماشین سپاه پاسداران را از دور دیدم . سریعاً متوجه قضیه شدم . برادران سپاه خبر شهادت خلیل را به من دادند .

شهید به روایت همرزم

من در تاریخ ۱۵/۶/۶۰ و در عملیات ثامن الائمه همراه شهید بودم

وی در مسائل مذهبی بسیار فعال و پیش قدم بودند . کوچک نفس بود و با همه رفتاری برادرانه داشت . برای یادگیری فنون نظامی همیشه در خط مقدم جبهه بود و ماموریت های محوله را به نحو احسن انجام می داد و در همه حال خنده رو بود .

یک روز هنگام گشت زنی در منطقه ایستگاه ۷ آبادان به یک باغ و خانه برخوردیم . باغ و خانه خالی از سکنه و پر از خرما و رطب بود . من به شهید گفتم بیا چند حصیر برداریم برای زیر پای بچه های رزمنده ببریم . ایشان قبول نکردند و گفتند : ما آمده ایم از مردم و زندگی شان دفاع کنیم نه این که وسایل شان را برداریم .

شب عملیات من مجروح شده بودم و مرا به بیمارستان انتقال داده بودند . بعد از چند روز که عملیات تمام شده بود . هنگام ملاقات ، من از دوستان احوال خلیل را جويا شدم . آنها گفتند به شهادت رسیده است .

محمد معمار



سازمان جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر